

ابدال در ترجمه يك قرآن خطی كم نظیر

در ژرفنای دریای دورساحل قرآن بسی گوهرهای رخسند نهفته است و هر آنکس که گامی فرا پیش نهاد بحد توانائی خویش بهره یافت و هم بدیگران عرضه داشت . هزار وسیمه و اندی سال ازین دریای بی کرانه گوهرهای تابناک بر بازارهای پر مشتری عرضه شد و هنوز هم این کار نه تنها پایان نیافته بلکه هر روز خواستاران بیشتری چشم بر آیین هستند تا زندگی معنویشان را آذینی باشد و اکنون اگر ژرف بنگریم تنها ادبیات عربی نیست که بر پایه قرآن و علوم مستخرج از آن استوار است ، بلکه ادبیات پارسی خودمان هم شروع می شود با تفاسیر قرآن و بعد از آن هم فرهنگنامه ها و کتابهای بلاغت که همه بنیانش کتاب مقدس ماست و بجزئیّت می توان گفت که تفاسیر قرآن از امهات کتب ما بشمارند .

از سوی دیگر قرآن عرصه تحلی نبوغ ایرانی در زمینه هنرهای زیباست و مانده تنها عالیترین کتب ادبی را در زمینه قرآن داریم بلکه بهترین خوش نویسان و تذهیب کاران ما هم کسانی بوده اند که خواه با انگیزه ایمان و خواه غیر آن قرآن شریف را وجه همت خود قرار داده اند و داستان خوش نویسی و هنر ایرانی خود حدیث دیگری است که متاسفانه در میان خودمان چندان شناخته نیست و کمتر از آنچه توقع است يك مسلمان ایرانی با موارد گذشتگان خود در ارتباط است .

و بالجمله امروز هم پی افکندن فرهنگنامه قرآنی ( این گام بلند در گسترش معنوی مقدس ) بر اساس ترجمه پارسی قرآنهاى خطی نفیس با درایت استاد دکتر رجائی پرتو دیگری است ازین خورشید فروزان ( قرآن ) که از کنار این گنبد مطهر زبانه می کشد . در سازمان فرهنگنامه که گزارش گونه ای بس مختصر از آن در شماره قبل این مجله تقدیم خوانندگان محترم ( ۱ ) شد گوهرهای نسفته بسیار است ، خطوط کم نظیر ، تذهیب

( ۱ ) ، يك نامه آستان قدس شماره ۴ دوره هشتم مقاله « فرهنگنامه قرآنی » ص ۱۴۱

و تجلید های استادانه و ستودنی بعضی را ، و ترجمه پارسی دلکش برخی دیگر را فوق العاده ارزشمند و قابل مطالعه کرده است و خلاصه مجموعه این ترجمه های پارسی گذشته از ارزشهای لغوی و احتواء بر ترکیبات کم نظیر پارسی هم از جهت زبان شناسی و بررسی لهجه های گوناگون سر آغاز دیگری در تاریخ زبان فارسی بشمار می رود .

در زمستان سال گذشته هم ضمن نوسازی قسمتی از حرم مطهر کیسه هایی محتوی انبوهی از جزوه های قرآن همراه با اوراق پراکنده پیدا شد که چون همه قدیمی و اکثر تاریخ دار بود از نظر گاههای مختلف جایز اهمیت می نمود درین میان برخی جزوه ها و اوراق پراکنده مترجم نیز یافت می شد و هم اکنون گفنگوی ما از مجموعه ای از اوراق متفرقی است که جمعاً يك قرآن کامل را تشکیل می دهد . ترجمه تفسیر مانند این قرآن بسیاری از اختصاصات گویش محلی مترجم را ( که محتمل است یکی از گویشهای خراسان قدیم باشد ) ( ۲ ) به همراه دارد . بواسطه افتادگی از اول و آخر نام کاتب و واقف و نیز تاریخ وقف و کتابت و ندارد ولی بنابر حدس جناب آقای دکتر رجائی تاریخ آن به نیمه اول قرن پنجم هجری مربوط است چون این قرآن نظر به اهمیتی که از لحاظ تحقیقات لهجه ای و زبان شناسی دارد بعد از این بیشتر به جهان علم و ادب شناسانده خواهد شد لذا دیگر سخن را در معرفی آن مفصل نمی کنیم .

درین گفتار سعی شده است تحول برخی از حروف تافارسی امروز با شواهد کافی بمرض داوری و استفاده پارسی دوستان و زبان شناسان گذاشته شود . ضمناً نظر به ملاحظاتی چند درین بررسی از استعمال اصطلاحات علمی و نیز بکار بردن الفبای فونتیکی ( جز در موارد ضروری ) خود داری شده است .

قرآن مورد بحث نخست مدتی پیش از نظر گاه لغت و برابر های فارسی فیش شده بود و اما چون از جهت بررسی لهجه مترجم و نیز احتواء بر نکات فراوان دستوری و زبان شناسی بسیار قابل ملاحظه می نمود لذا بدستور آقای دکتر حبیب الهی سرپرست محترم گروه فرهنگنامه يك بار دیگر از این لحاظ فیش شد و یادداشت هائی درین باب فراهم آمد و این گفتار هم بدستور و راهنمایی ایشان بر اساس این یادداشتها تهیه شده است .

مبحث ابدال حروف درین قرآن خیلی پردامنه و وسیع است و شاید کمتر متنی بتوان یافت که از حیث کثرت شواهد و تنوع به این پایه برسد . بسیاری از شواهد بدون استثنا و یکدست و برخی هم همراه با استثنا می باشد . در ذیل بر حسب ترتیب حروف الفبا بهر يك از موارد تبدیل حروف این قرآن همراه با شواهد مربوط اشاره می شود

( ۲ ) حدس از خود نگارنده است و ممکن است خیلی قاطع نباشد

می آید اما در لهجه‌ها چنین ابدالی دیده می‌شود مثلاً در گویش فعلی فردوس لغت = لكد (در مشهد هم هست) ، مقس = مكس و بنه قوش = بنا گوش داریم .

۱۰ - ك

در اکثر متون خطی كاف تازی از كاف پارسی مشخص نیست و هر دو با يك سرکش صبط است لکن در برخی متون و از جمله درین قرآن ك را با گذاشتن دو پایه نقطه در بالا از ك جدا کرده ، با این خصوصیت می‌توان این دورا از هم تمیز داد ، با این مقیاس که ذکر شد درین قرآن گاه كاف بجای كاف و گاه بالعکس ك بجای ك ملاحظه شده و شواهدی نقل می‌شود

الف : ك = گ

- ۱- داوری بگزاردندی میان ایشان (= بگزاردندی) ۴۳۱
- ۲- و هرگز نه بود ابرهیم از مشركان و كبرگان (= گبرگان) ۱۵۰

۱۱ - ك

الف : ك = ب

- ۱- تا آنکه کی برسد گوشاسب دیدن و خردمند شدن (= پوشاسب بمعنی خواب دیدن و رؤیا ، فرهنگ معین) ۳۰۰
- در قرآن شماره ۲ ص ۱۲۲ ، گوشاسب و در قرآن شماره ۴ موقت ص ۳۷۸ پوشاسب دیده ام (۱۷)

ب : ك = ك

- ۱- و هرگز نه بود ابرهیم از مشركان و كبرگان (= گبرگان) ۱۵۰
  - ۲- و آن روز که برانگیزیم جهودان را و ترسانان را و كورگان را (= گورگان) ۴۳۰
- در کلمه اخیر با ابدالی که صورت گرفته مصوت مرکب (۱۸) ایجاد شده است

(۱۷) ، در متون قدیمی فارسی هم بصورت‌های گوشاسب ، پوشاسب و پوشاست آمده نگاه کنید به ،

G. Lazard La Langue des Plus Anciens Monuments  
De La Prose Persane P. 153  
(۱۸) : Diphthongue

- ۳- فاهم رسید لشکر محمد و لشکر بوسفیان (= لشکر) ۱۳۰
  - ۴- بر ریز بر ما بر (۱۹) شکیبای کردن (= شکیبایی) ۱۰۳
  - ۵- ای کاشکی من بود می‌وازان غازیان (= کاشکی) ۲۱۶
  - ۶- اوگر بشکنند سوگندان (= بشکنند) ۴۰۱
  - ۷- او مرا در فتنه کنیزکان و می‌مه افکن (= مه‌افکن) ۴۱۷
- و همچنین تمام مشتقات کلمات فوق درین قرآن بهمین صورت بکار رفته .

۱۲ - ل

الف : ل = ر

- ۱- او قرو فرستادیم بر شما تلنگبین اوسمانه (= ترنگبین) ۱۰
- ۲- بیافریدست بستانهای چفته بسته ... (۲۰) رز بروی ساخته و چفته نایسته چون دال میوه (= دار) ۲۹۴
- ۳- تا آنکه کی اندر رود شتراندر سولاخ سوزن (= سوراخ) ۳۱۷
- ۴- بر ریز بر ما صبر و شکیبایی نزدیک دست بریدن و بردال کردن (= دار) ۳۴۲
- ۵- حقاکی بردال کنم تا همه را بهم (= دار) ۳۴۲

۱۳ - ن

الف : ن = ر

- ۱- خوش منش و خنسند باشند (= خرسند) ۴۲۰
- در متون پهلوی این کلمه بهر دو شکل خرسند و خنسند خوانده شده (۲۱) ، زیرا در پهلوی علامت واحد هم «ن» و هم «ر» خوانده می‌شود .  
دو بار هم درین قرآن دیده شد که «ن» بعد از مصوت بلند افتاده است .

(۱۹) ، تأکید ادات به ادات ( بقول مرحوم فروزانفر ، شرح مثنوی جلد اول ص ۱۳۳ )  
درین قرآن زیاد دیده می‌شود . حتی جائیکه تکرار حرف واحد باشد مثل شاهد فوق و نیز برته (= تو) بر (ص ۱۳۶) و بر شما بر (ص ۲۰۰) همین قرآن (۲۰) ، این کلمه خوانده نشد  
(۲۱) ، رك فرهنگ پهلوی آقای دکتر فره‌وشی

الف : ا = ا

۱- مقدار آن کی (= که) اندر شکاف (۳) خرما استه بود (= هسته) صفحه ۲۲۳ مکرر (۴)  
 ۲- هر چیزی که دانه و استه و توخم (= تخم) دارد ۲۷۹  
 ۳- او (۵) استیها را کی بروید (= هستهها) ۲۷۹ مکرر  
 ۴- بیرون آرد ... میوها را از استه ۲۷۹ مکرر

در بعضی قرآنها دیگر که در سازمان فرهنگنامه پیش شده این کلمه بصورت «خسته» دیده شده است همچنین در برخی گویشهای محلی واز جمله در شهرهای جنوب خراسان «خستک» گفته می شود که به اصل پهلوی آن نزدیک می باشد . شاید بتوان گفت که چون در پهلوی سه حرف او و خ دارای يك علامت بوده این تلفظهای مختلف گونه های لهجه ای علامت واحد بوده است .

ب - ۲

الف : ب = ف

۱- بیافریدست از بهر شمارا این زمین را آرام گاهی و آسمان را گنبدی ابراشته (= افراشته) ۲ مکرر

ب : ب = گ

۱- فابذشت بفرزند (= فاگذشت، در ترجمه قمرت .... ۲۶۷  
 ۲- او (= و) و ربزیدیم شان (= برگزیدیم) ۲۷۶  
 ۳- هیچ بزند نکندوی را به چیز (= گزند) ۴۱۳

(۳) : درین متن کاف و کاف از یکدیگر مشخص شده و برخی کلمات که امروز با «ک» تلفظ می شود با «گ» آمده و بالعکس رک همین گفتار قسمت گ = ک  
 (۴) : چون این قرآن بصورت اوراق پراکنده و بتدریج پیدا شده و چند صفحه ای بعد از شماره گذاری بدست آمد لذا این اوراق شماره مکرر خورده است ( لازم به یاد آوری نست که قرآنها خطی اغلب از خود برک شماری ندارد )  
 (۵) : او (= و) ، وادعطف درین قرآن به چهار گونه ترجمه شده است او ، ا ، و ، و

۴- می توانم خویشتم را بزندی واداشتم (= گزندی) ۴۳۱  
 ۵- بیروید بدین کتاب (= بگروید) ۵  
 ۶- بنه وایست برویدن (= گرویدن) ۲۹  
 ۷- بداجیزا که شمارا فرمودست بدان بروش تان (= گروش) ۲۶  
 تقریباً در تمام موارد مشتقات مصدر گرویدن بهین شکل بکار رفته است .

ج : ب = و

۱- آن نبشتم وام صواب ترا و بدادتم (= نوشتن) ۱۲۲  
 ۲- این پیغامبر که نه بنیسد و از نبشته نخواند ۳۵۳  
 و نیز تمام استعمالهای مصدر نوشتن بصورت نبشتم آمده است

۳- دین مسلمانی برزید (= ورزید) ۳۰۰  
 ۴- او هرک بحوید بحز مسلمانی طاعت برزیدنی او دین و دیانتی (= ورزیدنی) ۱۵۷  
 ۵- و گویند مور خورد (= خرد) و بزغ و خون و ملبخ پرنده (= وزغ) ۳۴۵

د : ب = صفر (= حذف شده)

درین قرآن دوبار «ب» در آخر کلمه بعد از مصوت (۶) بلند و آء استعمال شده که در فارسی امروز حذف می شود .

۱- و هر کجا باشید از دشت و دریاب بگردانید رویهاتان را (= دریا) ۴۸  
 ۲- او را گذار ندیدیم (۷) فرزندان یعقوب را بدریاب ۳۴۶  
 این کلمه در زبانهای باستانی و برخی لهجهها چنین جزئی دارد . در پهلوی drayâp پارسی باستان drayah بلوچی zirih ، افغانی daryâh میباشد ( رک حاشیه برهان قاطع مصحح دکتر معین )

ب - ۳

درین قرآن پ و ب از یکدیگر مشخص نیست و هر دو همه جا بایک نقطه ضبط است موارد زیر به قیاس امروز «ب» خوانده شده است .

Voyelle : (۶)

(۷) : گونه ای فصل متعدی است بمعنی گذرانیدن و گذردادن در ترجمه و حاوژنا.... ازین گونه فعلهای متعدی درین قرآن نمونه هایی هست مثل بارندیدن = باراندن (ص ۳۸۱) ، رویندیدن = رویاندن (ص ۱۲) ، میراندیدن = میراندن (۳۵۵) ، ترسندیدن = ترساندن (۳۹۱)

- الف : پ = ف
- ۱- ادسایه دار کردیم بریشان ابرسپید را اندر بیاوان (= سفید) ۳۵۶
  - ۲- می شناسند هر یکی را از بهشتیان بسپیدی روی ۳۱۹
  - ۳- بخورید از آنچه اندر زمین از گشت و برز و شتر و گاو و گوسپند (= گوسفند) ۵۸
  - ۳- چهار ماه دیگر از روز عید گوسپند کشان (۸) (= گوسفند کشان) ۳۹۷

۴ - خ

- الف : خو = و
- ۱- ولکن راه تبوك دور و دشخوار راهیست (= دشوار) ۴۱۴
  - ۲- ایشان می دشخوار داشتند ۴۱۷
  - ۳- او آن دشخوار بود شادا ۸۱

و موارد متعدد دیگر که این کلمه استعمال شده .  
این قرآن چون اکثر همراه با اعراب است تقریباً همه جا درین کلمه ماقبل واو راضه گذاشته است و از قرائن برمی آید که این صدا نزدیک به صورت قدیم آن (XV) تلفظ می شده است . کلمه فوق الان در گویشهای جنوب خراسان و دشخاره تلفظ می شود .

- ب : خو = خ
- چنانکه گذشت بواسطه وجود اعراب بسیاری از تلفظها را که امروز تغییر یافته است می توان نزدیک به شکل قدیم آن ازین قرآن در یافت و از جمله همین «خو» است که در کلمات بسیاری هست و همه جا روی «خ» شده گذاشت :
- ۱- بردی (۹) بگشت زار شما چنان کی خواهید ۸۷
  - ۲- بر خویشتن ستم کردند و خویشتن را ازین کردند ۳۶۳

(۸) ، میدگوسپند کشان = مید قربان ، مید اضحی ، روز دهم ذی الحجه  
(۹) ، بروی = بروید ، صیغه دوم شخص جمع امر و مضارع التزامی که در اکثر موارد بدون «و» آخر بکار رفته است و روی کلمه قل از «ی» فتحه گذاشته است و بنابراین با دوم شخص مفرد مضارع فرق دارد . نظیر این مورد در قرآنها ی دیگر و از جمله در قرآن شماره ۳ موقت دیده شده ولی بدون اعراب

- استثناء : در دو مورد بطور استثناء دیده شد که صدای (خو) بکار نرفته .
- ۱- او در تگر باستخاها خرت اندر (= استخوانها) ۱۰۹
  - ۲- و بر آن کس بود که فرزند وی را زاده باشند نان او نان خورش ایشان (۱۰) (= خورش) ۹۳

ج : خ = ه

- ۱- این قرآن ... او پندست و نهیت پر خیز گاران را از کفر و شرك (= پرهیز گاران) ۱۷۴ در سایر موارد این کلمه بصورت « پرهیز » آمده است در مورد ابدال ه به خ گفتنی است که در قرآن شماره ۱۲ سازمان فرهنگنامه که فیش شده همه جا کلمه « هزینه » بصورت « خزینه » بکار رفته است (۱۱)
- ۲- نه بود او را اندران جهان ببهشت اندر هیچ برخ (= بهر) ۳۱
- ۳- ایشان را تمام برخی بود اندر بهشت ۷۵

این کلمه در همه جا به همین صورت بکار رفته و علاوه بر تبدیل قلب نیز شده است (۱۲) کلمه « برخ » و « بهر » از ریشه اوستایی Bag (بخش کردن ، بخشیدن) و در سانسکریت Bhag و بخش هم ازین ریشه است (رک برهان قاطع مصحح دکتر معین ، حاشیه)

۵ - ه

الف : ه = ت

«ه» درین قرآن بهوت» که با آن قریب المخرج است تبدیل شده است . در گویش قائم کلمه « دسته » ، بصورت « دسه » بکار می رود (۱۳) ، ولی شواهدی که ازین قرآن بدست آمده همه «ت» می آخرین حرف اصلی ریشه ماضی افعال است که به «ه» بدل شده است .

(۱۰) ، این صدا دیگر امروز در فارسی استعمالی ندارد ولیکن در برخی لهجهها و از جمله لهجه کاشک (از توابع گناباد) هنوز زنده است ، فرامثال درین گویش کلمه خواهر بصورت Xvar تلفظ می شود .  
(۱۱) ، نیز در مورد ابدال ه به خ کلمه خسته بجای هسته در تفسیر طبری ص ۳۰۰ و ۳۵۲ ، سفرنامه ناصر خسرو ص ۱۲۰ ، مقدمه الادب ص ۱۰۶ بکار رفته ( بنقل از مجله سخن سال ۱۸ ، ص ۷۹۸ مقاله آقای علی رواقی در باب الابهیه )  
(۱۲) ، در گویش فردوس برخه = بهره و نیز مال الاجاره زمین  
(۱۳) ، مجله دانشکده ادبیات مشهد سال ۴۷ ص ۷۶ مقاله آقای دکتر زمردیان

۷-ژ

الف : ژ = ج

- ۱- او نه کردیم آن قبله را کی تو بودی و ران هوده (۱۴) ماه (= محده) ۴۷
  - ۲- اوگر بدیدندی راه کز او دین کفر و شرک را (= کج) ۳۵۰
- ب : ژ = ز
- ۱- بیامدی رسول شان و داوری بگزاردندی میان ایشان (= بگزاردندی) ۴۳۱

۸-ف

الف : ف = ب

- ۱- او یاد کنید خدای را بسیاری بدل و زفان (= زبان) ۳۸۶
  - ۲- او یاد کن آفریدگار خویش را بزفان و دل (= زبان) ۱۴۱
- این کلمه در جاهای دیگر بصورت زوان هم دیده شد، رک: همین گفتار قسمت و=ب

۹-ق

الف : ق = ک

- ۱- او خدای آمرزگادست بردبارست آن کها را که سوقند خوردند (= سوگند) ۸۸
- کلمه سوقند در متن بدون نقطه است و در سایر موارد بصورت سوگند بکار رفته است. این کلمه در اوستائی هست Saokenta بمعنی گوگرد (۱۵) در باره این کلمه دو احتمال می شود داد، یکی اینکه ممکن است کلمه فوق با (ق سه نقطه) باشد که در جنوب ایران تلفظ می شده و صدایی بین خود و ک داشته، (۱۶) و دیگر اینکه «سوقند» بخوانیم وقاف را ابدال ک و یا ک بینکاریم، و درین مورد اگر چه تبدیل ک به ق قدری بعید بنظر

(۱۴) درین متن اگرچه رسم الخط امروز رعایت نمی شود ولی درین مواد «ژ» با سه نقطه ضبط است

(۱۵) فرهنگ فارسی دکتر معین

(۱۶) ایران کوده شماره ۴ دکتر محمد مقدم ص ۲۷

- ۱- گویند ای منافقان آن را کی بکشند نداندر طاعت خدای (= بکشند) ۵۲
- ۲- نه بکشندی شان اندر حرب کافران ۱۸۲
- ۳- اوگر ما فروفر سدیم بایشان (= فروفرستیم) ۲۸۳
- ۴- وایشان نباشند راه راست یافدگان (= یافتگان) ۴۳۱

۶-ذ

الف : ذ = ل

- ۱- یا کسیند کنید شان دست وادارید تاسر و تن بشویند (= کسیند) ۹۱
- همین کلمه در ص ۸۹ بصورت و کسیند دیده شد

ب : ذ = ی

- ۱- وحقاکی بیاز ما ذیم شمارا (= بیاز ما ییم) ۵۳
- ۲- و دوست دارندکی ایشان را بستازند بدانچ نکرده اند (= بستایند) ۱۹۴
- ۳- او نه گیرد برخی از ما برخی را خدا و ندان بدون خدای که فرمان شان برند بنا شادست (= ناشایست) ۱۴۹
- ۴- آن کسها کی فرو ما ذگان و تابمان و پی روان باشند (= فرو ما یگان) ۵۷
- ۵- او دا ذگان را کی شمارا شیر داده باشند (= دا یگان) ۲۱۰ مکرر
- ۶- جانت برخواهم داشت از پی آتک از آسمان فرو آذی (= آیی) ۱۴۶
- ۷- اندر افزایی شب را اند روز او اندر افزادی روز را اندر شب (= افزایی) ۱۳۶
- ۸- ایشان آتندکی واکشتن گاه شان دوز خست و بدجاذ گاه یست (= جایگاه) ۲۲۹
- ۹- پا ذگاه ابرهیم (= پایگاه) ۱۶۰
- ۱۰- واینان می گویند و آن امتان می گفتندی کذ خواهد بودن این وعده که مارا می کتبد (= کی) ۴۳۱

این همه شواهد متعدد از قبیل کلمه معروف دشمنان ذکی و دشمنایکی است که در متون معتبر آمده است

- ۱۱- او نگرید (۲۴) نخورید خواستهاتان میان شما بوی دادی و ستم کاری  
 (= بی دادی) ۶۸  
 ۱۲- او خدای داناست بوی چارگی شما فانکاح پرستاران (= بی چارگی) ۲۱۳ مکرر  
 ۱۳- خدای ویزار است از کافران و مشرکان (= بیزار) ۳۹۸ و ۳۹۷ و ۲۱۲ و ۳۸۷  
 ۱۴- چنان کی پیری حیلست بماند و نیز ورناشود (= برنا) ۱۱۳

II - و = ب (در وسط)

- ۱- اونه یاوی دویری (= نه یایی دبیری) ۱۲۳ و ۱۱۲  
 ۲- آب خواست موسی گروهش را اندر بیوان تیه (= بیوان) ۱۱ و ۱۰ و ۳۵۶ و ۳۸۰  
 ۳- یاد کنید خدای را بدل وزوان (= زبان) ۸۳ و ۶ مورد در صفحات دیگر  
 این کلمه به صورت « زفان » هم هست رك همین گفتار قسمت ف = ب  
 ۴- دلهای ماعلم ته (= تو) اندر نیاود (= نیاید) ۲۴  
 ۵- یا کسی کردن واید بنیکوا (۲۵) حق کاوین بگزاردن (= کابین) ۲۰۹ و ۲۰۱ و ۲۰۹ مکرر  
 ۶- خواهند کی بفریوند ترا صلح کردن (= بفریبند) ۳۹۱  
 ۷- هر يك بشتاود بواخانه شدن (= بشتابد) ۷۵ و ۱۷۳  
 ۸- همیدون آن عصای موسی فرو اوارید (= او بارید) ۳۴۱  
 ۹- کافران مکه شمارا برانند و اسیر کنند و بزنتند و کالار (۲۶) بروایند (= بر بایند) ۳۷۹  
 ۱۰- اونهام من بر شما برنگه وان ونگه دار (= نگه بان) ۲۸۱ و ۲۰۰  
 ۱۱- او نگرید گرد جهودی و ترسایی و کورگی نکردید (= گبرگی) ۳۰۱ و ۲۸۰ و ۴۳۰  
 این ابدال موجب ایجاد مصوت مرکب شده است

(۲۴) ، در ترجمه لا تأکولوا... ، درین قرآن در ترجمه فعل نهی عربی صیغه های مخاطب بشکل فوق با نکرستن وصیغه های غایب با افزودن الفی با آخر کلمه صرف می شود  
 (۲۵) ، بعد از چندین کلمه که به « و » (ضمه اشباع) ختم شده درین قرآن الف گذاشته ، از جمله نیروا ( ۳۹۱ ، ۳۵۵ ، ۱۰۱ ) ، آرزوا ( ۱۷۶ ) ، نیکوا ( ۸۹ ، ۸۱ ) و موارد متعدد دیگر ( و با کمال تمجید عفو ( ۳۶۹ ) ، و دروا ( ۱۱۳ یعنی عدد دو ) ؛ در چند کلمه اول شاید بتوان گفت الف برای اشباع است ( به قیاس عربی ) ، ولیکن چون بیشتر موارد در کلمه نیکوا کاف مفتوح ضبط است این گمان قدری ضعیف می شود  
 (۲۶) ، کذا ، مثال دیگر ازین کلمه ، می جویدد شما کالار این جهانی در ترجمه « تبتهون عرض الحیوة الدنيا » ( ۲۲۷ ) ، باین معنی حائمی دیده نشد شاید فرم لهجه ای باشد

- ۱- از بهر حسدی که میاشان بود (= میان شان) ۱۳۳  
 ۲- او خدای ضایع نکند ایمانان را او منسوخ نکند دین تان را (= ایمان تان) ۴۸

۱۴ - و

الف : و = ب

« و » در اول و وسط و آخر کلمه به « ب » تبدیل شده است و از بارزترین موارد ابدال این قرآن بشمار می رود .

I : و = ب (در آغاز)

- ۱- و پنج نماز فریضه را بجماعت بگزارید و محمد و یارانش (= با) ۶  
 ۲- ایشان را واپیش وی واید رفتن (= با ، باید) ۷  
 ۳- یا واز آمده بود یکی از شما از حدت گاه (= باز) ۲۲۰ مکرر  
 ۴- که وی شنواست بواز داشت خواستن ته (۲۲) (= باز داشت) ۳۶۹  
 ۵- يك (۲۳) نواست خدای را آمد شدن واته بفرز تبوك (= نبایست) ۴۱۶  
 ۶- آن وقت کی می وور آورد ابرهیم بنیاد خانه مکه را (= بر آورد) ۴۰  
 ۷- برین کی شما ورائی از دین (= بر) ۱۹۰  
 ۸- و شخاینده بر مومنان خاصه بامرزش اندران جهان (= بخشاینده) ۱ مکرر  
 ۹- او بوخشای بر ما از سنك باران کردن (= ببخشای) ۱۲۶  
 ۱۰- و نیز مشتقات این کلمه در ۲۵ مورد دیگر درین قرآن  
 استثناء : الف : اگر بخوش منشی بخشند چیزی از کاوین بخورید آن را  
 ب- چیز کی دهید شان از این پیش از بخشش ۲۰۳  
 ج- و نیز ص ۲۰۶ ، ۲۶۰ ، ۳۹۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰

(۲۲) ، ته = تو ضمیر دوم شخص مفرد که بهر دو صورت درین قرآن بکار رفته در شعری منسوب به عباس بن طرخان ( تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱/ ۱۴۹ ) و کتاب طبقات الصوفیه هم بصورت « ته » آمده نگاه کنید مجله یمنما سال ۱۵ ص ۶۵ مقاله « چند کلمه از لهجه هروی » آقای عبدالحی حبیبی  
 (۲۳) ، يك کلمه ای است که در ترجمه « لکن » درین قرآن و قرآنها ی دیگر زیاد دیده شده در قرآن شماره ۲ نیک آمده که روش نیست در متون دیگر هم چنین کلمه ای هست از جمله رك مجله راهنمای کتاب سال ۱۲ ضمیمه شماره ۱۱-۱۲ ص ۷ مقاله آقای ایرج افشار

۱۵ - ۵

الف : ه = الف

- ۱- ابتدا کنم بنام يك خدای بی‌همتایی هنباز (= انباز) ۱ مکرر
  - ۲- پاک‌خدای اذن و فرزند و همتا و هنباز ۳۶ موارد متعدد دیگر
- ب : ه = س
- ۱- خدای گفت‌فاگیر چهار گونه از مرغان خرومی و کلاغی و بطی و طاوسی (= خروسی) ۱۱۰
- ج : ه = ی
- ۱- او نیرو کن او باره ده مارا بر کافران جالوت (= یاری) ۱۰۳
  - ۲- گفت آره من بیگمان دانم (= آری) ۱۰۹

۱۶ - ی

الف : ی = د

- ۱- مگر آنچه برداشته بود پشته‌اشان یا چرب رویها برداشته بود از په (۲۹) ۲۹۷ (= روده‌ها)
- ۲- اگر بود غنیمتی نزدیک اوسفری و راهی آسان همه واته بیامیندی (۳۰) ۲۱۲ (= بیامدندی)
- ۳- نه آیت یدوعسا و نفس میوها و طوقان و ملخ پیایه (۳۱) و گویند مورخورد و بزغ و خون و ملخ پرند ( = پیاده) ۳۲۵
- ۴- و بیرون آرد مرده را نطفه را از نرومایه (۳۲) و خایه را از پرنده و دانه را از خوشه (= ماده) ۳۲۷

(۲۹) : په = چه چربی حیوانی  
 (۳۰) : مصدر آمین = آمدن با تمام صیغ آن در گویش بچستان ( از توابع کتاباد ) هنوز زنده است  
 (۳۱) : درس ۳۴۴ کلمه قمل ( بمعنی شیش ) ملخ پیاده معنی شده است  
 (۳۲) : مایه = ماده در گویش امروز کرمان ( تقریر دوست و همکارم آقای نصیب پور ) و یزد ( تقریر دوست فاضلم آقای علی سلطانی ) زنده است نیز نگاه کنید مجله راهنمای کتاب سال ۴۷ ص ۶۵۶ توضیح آقای ایرج افشار همچنین کلمه پیر = پدر در لهجه دهات جنوب خراسان و کتاب قصص قرآن مجید ص ۲۲۷، ۱۵۱، ۱۸۲ و نیز واژه نامه طبری ص ۸۸ آمده است ( بنقل از مجله سخن سال ۱۸ ص ۷۹۸ مقاله آقای علی رواقی در باب الابدیه )

- ۱۲- نیست مشرکان را کی آوادان کنند (= آبادان) ۴۰۳  
در همان صفحه دوسطر پائین تر بصورت آبادان است
- ۱۳- و آن را کی اندرد لها بود ازغل و غشی و حسد و نکوة و نفاق و بخل و زینغ ... و آنچه بدین ماند (= نکبت) ۴۳۲
- ۱۴- بخوانید آفرید گارتان را بزاری کردن آشکارا و بلاوه کردن پنهان (= لایه) ۳۳۲
- ۱۵- و نیز کلماتی نظیر سیزوانی = میزبانی (۱۹۸) ، بتاوند = بتابند (۴۱۰) ، زور = زهر (۳۰۵) ، تاوستانی = تابستانی (۳۲۹)

III و = ب ( در آخر )

- ۱- گفت نه دوست دارم آن (۲۷) را که بشبو فروروند (= بشیب) ۲۷۲
- ب : و = ب
- ۱- بدانید از حرامی کشت و چاروای (۲۸) و خوردنی (= چارپای) ۳۱۴

ج : و = ف

- ۱- آنچه جدایی او کنند بدان میان مرد او زنتی (= افکنند) ۳۰، ۲۵ مورد دیگر استثناء : در در مورد ، صفحات ۳۹۵ و ۴۱۷ بصورت افکندن آمده .
  - ۲- نه نیکیها بکهند و نه بدیها بوژایند (= بفزایند) ۱۲۰
  - ۳- جهودان گردن بوژاشنند (= بفراشند) ۳۵۴ ( در همین صفحه دودفنه )
  - ۴- آنکه بخوه مردار شود (= بخرغه) ۲۶۲
  - ۵- .... چون مثل بستانی بود بر او رازی (= افزای یعنی فراز و بلندی) ۱۱۲
- یاد آوری : درین قرآن همه جا ( تقریباً ) از صیغه‌های دوم شخص و سوم شخص جمع مضارع مصدر شدن و اوحذف می‌شود . شواهد فراوانست . به همین دو اکتفا شد
- ۱- جداشید از زنان اندری نمازی ... تا پاکیزه شد از علت ایشان (= شوید - شوند) ۶۹

(۲۷) : «آن» در معنی جمع درین متن زیاد بکار رفته ، مثال آن وقت که می‌گفتند آن کی از مناقان مرتد شدند ۳۸۷  
 (۲۸) : در مشهد و بیشتر شهرهای خراسان چاروا و چاروادار گویند

ب : ی = صفر ( حذف شده )

بسیاری از کلمات مختوم به الف موقع جمع بستن با « آن » جمع بسته می شود در صورتیکه فارسی امروز بین « آن » جمع و الف آخر کلمه « ی » افزوده می شود

- ۱- او گفتند ترسا آن نیستند جهودان بر هیچ چیز ( = ترسایان ) ۳۵  
 ۲- او ترسا آن همچنین گفتند بشود اندر بهشت ۳۴  
 ۳- و ترسا آن و آنک از دین مسلمانی بیرون شدند ۱۳

### گروه صامتها

ش = ش

الف :  $\dot{S}t = \dot{S}$  ( در آخر )

گروه  $\dot{S}t$  در پایان کلمه به  $\dot{S}$  تبدیل شده است

- ۱- چنین بود پاداشت کافران را بکشتن ( = پاداش ) ۷۰  
 ۲- پاداشت ایشان آنست کی بریشان بود لعنت و عذاب ۱۵۸

ست = س

ب :  $St = S$  ( در وسط )

- ۱- زنا کنند نهان و آشکارا و دوسگانی گیرند ( = دوستگانی ) ۲۸۶

استثناء : درس ۲۱۲ مکرر و ۲۶۲ همین کلمه بصورت دوستگانی بکار رفته است

\*

این بود نمونه ای از تبدیل برخی حروف صامت ( بی صدا ) در يك متن بسیار مستند و قابل اعتنا که بدون شبهه یکی از مهمترین متونی خواهد بود که در آن آثاری از يك گویش اصیل ایرانی برجای مانده و بدست ما رسیده و در تصاریف زمان همچون دیگر آثار پرمایه ما از میان نرفته است بدیهی است که سخنی در مورد مصوت ( حرف صدادار ) و چگونگی تحول آن به میان نیامد زیرا هم مطلب طولانی می شد و هم هنوز چنان دقتی که لایق محضر ارباب فضل باشد درین باب بعمل نیامده بود .

در پایان باید از خدای منان خواست : که روح این بزرگواران را که بی هیچ حنثی سرمایه های معنوی خویش را برای ما پیادگار گذاشته اند ، شاد کند و بهمانیر توفیق قدردانی و اشاء این خدمات عنایت فرماید .